



چند اثر داستانی که در آنها تصویر امام خمینی (ره) پررنگ است را مرور کرده ایم

## قصه مرد بت شکن



عکس: Gilbert Uzan/ Gettyimages

مزایده ۹۹/۲۹۹۱/ا قلام  
مرکز فروش کوثر

شرح در صفحه ۳

نگاهی به رمان «پست طهران»  
اثر هادی حکیمیان

رستگاری در خیابان

صفحه ۲



با محمدرضا شرفی خوشان به بهانه رمانی که  
درباره امام خمینی (ره) نوشته، گفت و گو کرده ایم

خدمت به زندگی

صفحات ۴ و ۵







## حیف نامه‌های ننوشته



هدی برهانی

آموزگار

🔗 اولین مواجهه من با «امام خمینی» برمی‌گشت به آن عکس ساده کوچک از امام جلوی يك پرده آبی که مامان آن را توی کلاسور تدریس قدیمی‌اش گذاشته بود. بعد از آن کم‌کم بزرگ شدم و از او بیشتر دانستم. مثلاً فهمیدم که آقای خامنه‌ای پسر امام خمینی نیست. فهمیدم امام شاه‌را از ایران بیرون کرده. چندسالی فرانسه بوده و در بهشت‌زهره برای مردم سخنرانی کرده. حتی فهمیدم که نوع امام بودن او با امام بودن امام رضا (ع) فرق داشته. نشان به آن‌نشان که گنبد حرمش نقره‌ای است و گنبد امام رضا طلایی. (البته اینها که می‌گویم مال قدیم است.)

من خیلی کندتر از يك نوجوان جنگ‌دیده با امام آشنا شدم. من امام را با عکس‌های خندان اول کتاب‌های درسی شناختم. با آن عکس عرق‌چین به سر داخل آشپزخانه. با پلاکارد کوچکی که بابا در تظاهرات دانشجویان دستش گرفته بود. با جمله «بی‌عشق خمینی نتوان عاشق مهدی شد.» که خاله کوچیکه اول کتاب «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» توی کتابخانه‌اش نوشته بود. با خاطرات مامان جون از روز تشییع جنازه امام که از میدان خراسان تا بهشت‌زهره را پیاده رفته تا با رهبر محبوبش خداحافظی کند.

برای من شناختن آقا سیدروح... خیلی دیر اتفاق افتاد. تا آن زمانی که دیگر بزرگ شدم و توانستم کتاب‌های جدی‌تری بخوانم. تازه آن زمان هم اولین چیزی که از امام خواندم «دیوان امام» بود. از این‌که اینقدر دیر این مرد را شناختم ناراحتم. برای همین هم رسم چند ساله‌ای توی مدرسه را نه انداخته‌ام تا بچه‌ها به بهانه يك روز هم که شده کمی بیشتر با رهبرشان آشنا شوند.

امسال به رسم هر سال برای سوم دبستانی‌ها يك تکلیف نامه‌نگاری داریم. نامه‌ای برای رهبران انقلاب ایران. نمی‌دانم اصلاً این ایده از کجا شکل گرفت. شاید جرقه‌های اولیه‌اش بعد از خواندن «گلبرگ شکوفه‌ها» زده شد. مجموعه سه جلدی که نامه‌های بچه‌ها برای امام خمینی در آن چاپ شده بود. بعد از دیدن این کتاب بود که تصمیم گرفتم هرسال حوالی چهاردهم خرداد با سومی‌ها دو تا نامه بنویسیم. یکی برای امام و دیگری برای آقا. نامه‌های ساده و کوچکی که بیشترش را احساسات بچه‌ها تشکیل می‌دهد. هر سال نامه‌ها را جمع می‌کنم، می‌خوانم و بعد مثل يك گنج گرانبها داخل آرشیو می‌گذارم. شاید مثلاً يك روزی از آنها کتابی ساختم، یا این‌که پست‌شان کردم به دفتر رهبری. نمی‌دانم!

بچه‌های امروز شاید حتی کمتر و دیرتر از ما با امام آشنا می‌شوند. شانس کمتری برای شنیدن خاطرات قدیمی‌ها از زندگی با امام دارند، همه چیز برایشان گنگ است. اغلب اطلاعاتشان خلاصه می‌شود در برنامه‌های تلویزیون. کم‌تر پیش می‌آید که از يك «امام دیده» درباره امام بشنوند و بخوانند. کاش يك نفر برود خاطرات قدیمی‌ها از امام را کتاب کند. حیف است این نامه‌های ننوخته به دست فراموشی سپرده شوند. 🔗



نگاهی به رمان «پست طهران» اثر هادی حکیمیان

## رستگاری در خیابان

صحنه حضوری ندارند و در باقی موارد این سرهنگ است که داستان را جلو می‌برد.

حکیمیان در این داستان سعی کرده غیرمستقیم تصویری از امام خمینی (ره) و قیامی را که توسط ایشان در ۱۵ خرداد ۴۲ آغاز شد را به خواننده نشان دهد. تصویر تکیه‌ای در بازار اوراقچی‌ها به قدری تکان‌دهنده است که هر خواننده‌ای را برای دقایقی محو خود می‌کند. نویسنده تلاش کرده نشان دهد که امام خمینی (ره) رهبری برای همه است و فرقی بین باور افراد اعم از مسلمان و ارمنی نیست. این روایت در واقع نشان می‌دهد که حرکتی که توسط امام آغاز شده فراگیر است و بسیاری از اقشار اعم از مذهبی و غیر آن را با خود درگیر کرده است. سرهنگ در این داستان نماد فردی است که از همه جا بریده. فردی که رستگاری را انتخاب می‌کند آن هم در خیابان! او با وجود گرایش‌های ملی اما از افرادی است که حتی پیش از سال ۴۲ و جوهاتش را به امام می‌داده، ایامی که امام هنوز برای بسیاری از عامه مردم شناخته شده نبود.

خواننده در این رمان فرازهایی از سخنرانی امام خطاب به شاه را از زبان دیگران می‌شنود و خود را در دل حادثه می‌بیند. این اتفاقی است که با رمان حکیمیان برای خواننده روی می‌دهد و نمی‌توان به سادگی از کنار قدرت قلم او گذشت.

حکیمیان نویسنده‌ای اهل یزد است و شاید همین عاملی باشد برای این‌که نتواند گاهی فواصلی مثل چهارراه سیروس تا یوسف‌آباد را از نظر زمانی که در داستان برای رفت و آمد میان‌شان نیاز است به درستی روایت کند؛ آن هم فاصله‌ای که در سال ۴۱ طول می‌کشید بین این دو مکان تردد کرد چون به هر صورت ترافیک و آمد و شد در سال ۴۱ بسیار کمتر از سال ۹۹ بوده است. به هر صورت روایت پست طهران و اتفاقاتی که در رمان از کشتار مردم توسط عمال شاه بازگو می‌شود اثری به مراتب بیشتر از آثار مستند تاریخی دارد و به همین خاطر است این اثر برای آنهایی که به تاریخ علاقه دارند، آنهایی که قصه‌گو بودن اثر برایشان مساله است و آنهایی که فراز و فرودهای داستانی دوست دارند، اثری جذاب و دوست‌داشتنی خواهد بود. حکیمیان با تسلط بر فرم و زبان اثری خلق کرده که در آن می‌توان به خوبی و از نمای نزدیک در جریان ماجرای ۱۵ خرداد ۴۲ قرار گرفت. البته باید در پایان گفت که هیچ ربط منطقی میان نام اثر و محتوای آن وجود ندارد و روشن نیست این انتخاب با چه دلیلی صورت گرفته است. 🔗

🔗 قصه از جایی شروع می‌شود که یکی

از شخصیت‌ها که در ادامه می‌فهمیم کلیمی است، می‌گوید: «شبه سرهنگ...» خواننده با این جمله وارد فضای داستان می‌شود. در واقع نویسنده تأکید می‌کند در حالی که هنوز آفتاب در آسمان است، ولی شب است. این استفاده از شب برای نشان دادن فضای تاریک و خفقان‌آور روزگار به باز شدن فضای قصه کمک می‌کند تا خواننده خیلی سریع ماجرای سرهنگ و اتفاقاتی که بر او رفته را در ذهنش مرتب و قصه را دنبال کند.

رمان «پست طهران» اثر هادی حکیمیان از آن دست رمان‌هایی است که هر خواننده‌ای را دست پر و راضی روانه می‌کند. اثری پر فراز و فرود با قصه‌ای تازه و پرکشش که می‌تواند رضایت خوانندگان بسیاری را جلب کند.

سرهنگ شخصیت اصلی این رمان است. او در واقع با درجه سرگردی از نظامی‌گری خلع شده، ولی به سرهنگ شهرت دارد (قبل از اخراج قرار بوده ارتقا درجه بگیرد، ولی حکم آن نیامده بود که او اخراج می‌شود) یکی از افسران ناسیونالیست است که در قضیه کودتای بیست و هشت مرداد ۳۲ به عنوان فرمانده هنگ زرهی محافظ نخست‌وزیر تانک خود را در خیابان متوقف می‌کند و از آن خارج می‌شود و کلاه و پاگونی‌هایش را برمی‌دارد و به مردم می‌پیوندد و همین می‌شود عامل اخراج او از نظام تا در ادامه اتفاقات بسیاری را تجربه کند که شاید از طاقت بسیاری بیرون باشد.

قصه در سال ۴۱ و ۴۲ اتفاق افتاده که سرهنگ به پیشه قندوشکر فروشی مشغول است و انجمنی ادبی مشهور به «شیر و شکر» در حجره‌اش تشکیل جلسه می‌دهند و شعر می‌خوانند. نارضایتی‌ها بالا گرفته و رفرا ندوم انقلاب سفید (انقلاب شاه و مردم) قرار است برگزار شود. شیرو شکر می‌ها هم در جلساتشان یا دیدارهای غیرشعری خود گاهی به اوضاع روز جامعه اشاراتی می‌کنند و خواننده را در جریان اوضاع قرار می‌دهند.

برخی از شخصیت‌های داستان از حد اسم فراتر نرفته‌اند و بیشتر تیپ آنها در داستان دیده می‌شود و البته حضورشان نیز در اندازه همین تیپ باقی‌مانده است و به نظر می‌رسد نویسنده به قدر اسم و نوع نگاهشان با آنها کار داشته است. برای مثال شخصیت ارمنی (یحیی) یا کلیمی (باخاج) جز چند



حسام آف‌نوس

دبیر قفسه

نویسنده:  
هادی حکیمیانانتشارات:  
شهرستان ادب

۳۰۳ صفحه

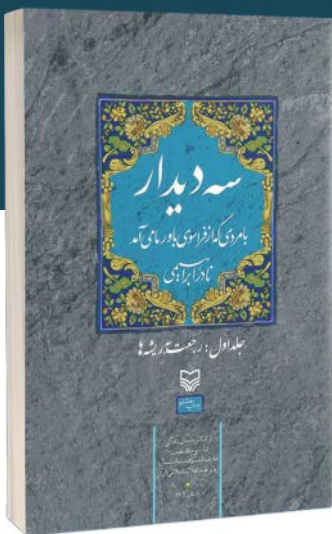
۴۷۰۰۰ تومان



برگ سبز خودرو پیکان وانت ۱۶۰۰، مدل ۱۳۸۶، به رنگ سفید روغنی، به شماره انتظامی ۹۹ل ۷۸۵ - ایران ۵۳، شماره موتور 11486053330، شماره شاسی 31648129 به نام سید علی موسوی آردی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

روایت وحید یامین پور از کتاب «سه دیدار» اثر نادر ابراهیمی

## در جست‌وجوی ابرمرد ستیزنده



صدها سال اخیر است. اما چگونه باید چنین می‌کردیم؟

در میان درخواست‌های متفاوتی که از این حقیر برای مشارکت در تولید آثار صوتی و کتاب‌های گویا می‌شد، هیچ‌کدام از آثار پیشنهادی در من شوری ایجاد نمی‌کرد. بر این شدم که خودم اثر مطلوبم را گویا کنم. با این انگیزه که کتاب مورد علاقه‌ام را با صدای بلند برای دیگران بخوانم و آنها را در لذتی که می‌برم، سهیم کنم. از آنجا که در احساس شغف انگیز جست‌وجو به دنبال ابرمرد ستیزنده، با نادر ابراهیمی هم‌افق و همدل بودم، آنچه را نوشته بودم به عنوان شرح شیدایی خود خواندم. باشد که در عصر غربت کاغذ و کتاب، راهی برای رساندن معنای جاری در جان کلام و کلام جانانه نادر به گوش جوانان پیدا کرده باشم.

است در اوج فخامت ادبی و همین باعث شده برخی به احترام با فاصله از آن بایستند. نادر ابراهیمی بیش از همیشه کلماتش را تراشیده و گویی ظریف‌ترین آفریده‌هایش را در تزیین این بنای فاخر ادبی به‌کار برده است. او در هراس از این‌که حق یگانه ابرمرد محبوب خود را ادا نکرده باشد، با وسواس و دله‌ره، پاکیزه‌ترین کلمات را در کنار هم چیده است. شاید همین وسواس در آفرینش يك اثر فوق فاخر است که خواندن «سه دیدار» را کمی دشوار کرده است. با این همه او در مقدمه کتاب متواضعانه می‌نویسد: «سوگند می‌خورم که آنچه در این داستان گفته‌ام، به اعتقاد و باور خودم، عین حقیقت است و جز حقیقت، هیچ نیست... آماده‌ام تا اگر کلامی به ناحق بر قلمم جاری شده باشد، سخت‌ترین مجازات را به سبب ارتکاب این گناه نابخشودنی و این ستمی که بر قلم و اندیشه کرده‌ام و این حرمتی که از مکتوب بر باد داده‌ام، بپذیرم و دم برنیاورم.»

باید رمان فاخر «سه دیدار» را از غربت و عزلت بیرون می‌کشیدیم و گرد غبار از آن برمی‌گرفتیم. چه این‌که همچنان پس از بیست و سه سال یگانه اثر داستانی درخور بر اساس داستان زندگی یگانه ابرمرد ستیزنده

نغمه‌های حماسی برمی‌خیزد و ابرمردهای پاک که جز از حقیقت سیراب نمی‌شوند، سر بر می‌آورند. این ابرمردها، چه آلتی آق‌اویلر در «آتش بدون دود»، چه میرمهنای دوغابی در «برجاده‌های آبی سرخ» و چه ملاصدرا در «مردی در تبعید ابدی» همه نشانه‌های واحدی دارند و آن ستیزندگی و جسارت تغییر است؛ ستیز با ظلم، ستیز با بیگانه بدخواه، ستیز با شک و سست ایمانی، ستیز با تعصب و جمود؛ گویی نادر ابراهیمی پس از جست‌وجو در گوشه و کنار تاریخ به دنبال ابرمردهای ستیزنده، در نهایت تمام ارادت خود را به این مفهوم نجات بخش، در شخصیت امام خمینی در رمان «سه دیدار» به پایان می‌رساند.

اغلب علاقه‌مندان به نادر ابراهیمی، با عاشقانه‌های آرام و پاک او مانوس‌اند حتی اگر حوصله خواندن رمان هفت جلدی آتش بدون دود را هم داشته‌اند احتمالاً بیشتر از حماسه‌های عاشقانه گالان اوچا و سولماز اوچی خاطره دارند. اما رمان «سه دیدار» با همه متفاوت است. «سه دیدار» بسیار کمتر از آنچه می‌بایست، دیده و خوانده شد. از کم‌لطفی عامدانه بدخواهان و بایکوت‌کننده‌توزانه جریان شبه روشنفکری که بگذریم، سه دیدار، اثری

«همین قدر می‌گویم که در عمر خویش، کاری چنین کمرشکن، درهم کوبنده و خوف‌انگیز انجام نداده‌ام و نه دیگر، خواهم داد.»



وحید یامین پور  
نویسنده

این جمله غریب از مرحوم نادر ابراهیمی، سعدی روزگار ما، درباره رمان یگانه‌اش «سه دیدار» کافی است تا تفاوت این اثر را با سایر آثار او معلوم کند. «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آید» رمانی ناتمام است. نه فقط به این معنا که نادر پیش از نوشتن دیدار سوم، رو در نقاب خاک کشید؛ بل به این معنا که خواننده کتاب همچون نویسنده‌اش راهی را با پیر و مرادی اسطوره‌ای آغاز می‌کند که نهایتش معلوم نیست. سه دیدار، روایت سیر و ضرورت نادر به عنوان جست‌وجوگری بی‌پرواست که چشم انتظار ظهور «مرد»ی است تا قلب تاریخ را بشکافد و عصر جدیدی را بیاغازد. پیش از این نادر ابراهیمی از آغاز تا انجام درک غم‌انگیز خود از تحولات تاریخی را در رمان جاودان «آتش بدون دود» بیان کرده است. در متن و بطن این سمفونی غم‌انگیز به ناگاه

## مزایده ۹۹/۲۹۹۱ / اقلام مرکز فروش کوثر

تحويل نماید.

۴- در صورت انصراف خریدار، سپرده به نفع فروشنده ضبط خواهد شد.  
۵- خریدار مکلف است علاوه بر قیمت خرید، ۲٪ بابت هزینه‌های جانبی مزایده و ۹٪ بابت مالیات بر ارزش افزوده به فروشنده پرداخت نماید.

۶- فروشنده در رد یا قبول پیشنهادها مختار می‌باشد.

۷- کلیه هزینه‌های پس از فروش به عهده خریدار می‌باشد.

● (ب) زمان و مکان:

زمان بازدید و دریافت پاکت مزایده: روزهای دوشنبه و سه‌شنبه ۱۹ و ۲۰ خرداد ماه ۱۳۹۹ صبح از ساعت ۸ الی ۱۲ و عصر ۱۴ الی ۱۶

زمان بازگشایی پاکت‌ها: روز شنبه ۱۳۹۹/۰۳/۲۴

آدرس محل دریافت و تحويل پاکت‌های مزایده: تهران، کیلومتر ۸ جاده مخصوص کرج، شهرک استقلال، جنب درمانگاه شهید صنیع‌خانی، مرکز فروش کوثر  
تلفن تماس: ۰۲۱-۴۴۵۴۹۱۲۵

مرکز فروش کوثر در نظر دارد، (حدود ۵۰۰۰ تن) لوله‌های فولادی در سایزهای ۶۴ و ۹۶ اینچ را به نسبت موجودی از طریق مزایده کتبی به فروش رساند.

آدرس محل بازدید:

شهرک صنعتی سلفچگان، انتهای خیابان صدر، شرکت تولید لوله و پوشش سلفچگان

تلفن تماس: ۰۲۱-۴۴۵۴۹۱۲۵

● (الف) شرایط مزایده:

۱- اهلیت قانونی خریدار (همراه داشتن اصل و کپی کارت ملی الزامی می‌باشد).

۲- متقاضیان مزایده می‌بایست در ایام بازدید نسبت به دریافت پاکت شرکت در مزایده اقدام نموده و سپرده مورد نظر (۱۰٪ قیمت برآوردی) را به صورت فیش واریزی به حساب مرکز فروش کوثر یا ضمانت‌نامه بانکی شرکت در مزایده به عنوان سپرده بپردازند.

۳- متقاضی می‌بایست پاکت پیشنهاد قیمت را تا پایان وقت اداری روز چهارشنبه ۲۱ خرداد ماه به قسمت مربوطه



با محمدرضا شرفی خبوشان به بهانه رمانی که درباره امام خمینی<sup>(ره)</sup> نوشته، گفت‌وگو کرده‌ایم

## خدمت به زندگی

این کتاب را باید کتاب خرده‌روایت‌ها دانست خرده‌روایت‌هایی که در خدمت یک کلان روایت قرار می‌گیرند تا تصویری از امام خمینی<sup>(ره)</sup> در برابر دیدگان خواننده نقش ببندد. در این کتاب امام خمینی<sup>(ره)</sup> از منظر افراد مختلفی روایت می‌شود تا روایت دلخواه یک رزمنده ایرانی تشکیل شود. محمدرضا شرفی خبوشان در آخرین رمانش با فرمی متفاوت دست به خلق اثری زده که خواننده را حتماً شگفت‌زده خواهد کرد. این کتاب از حیث زبانی اثری تازه است که این نیز از ویژگی‌های کارهای شرفی خبوشان است. به بهانه انتشار رمان «روایت دلخواه پسری شبیه سمیر» با او به گفت‌وگو نشستیم که مشروح آن را در این شماره می‌خوانید.

حسام آبنوس

دبیر قفسه



در رمان «روایت دلخواه پسری شبیه سمیر» شاهد فرم متفاوتی از قصه‌گویی هستیم. کدام تجربه شما را به وادی السلام کشاند تا از بستر محیط به روایت برسید؟

بشر حیوانی روایت‌گواست. اگر بگوییم بشر حیوانی است که از ابزار کمک می‌گیرد یا بگوییم حیوانی است ناطق یا اندیشمند، ابزارش و هچنان نطق و تفکرش روایت است. بشر زندگی را با روایت سپری می‌کند. زیستنش سراسر روایت است. چه در تأملات ذهنی و علوم عقلی و نقلی، و چه در آفات واقعی حیاتش، روایت یک شیوه و یک روش و یک ابزار برای بروز خودش و آنچه درمی‌یابد است. برقراری ارتباط، یک روایت است و نمودهای زبان از قبیل نشانه‌های دیداری و شنیداری، روایتند. روایت در همه چیز وجود دارد و وجود انسان را از میرایی بیرون می‌آورد، اندیشه‌هایش را ماندگار می‌کند و او را در گستره تاریخ پیش می‌برد. این میان شکل و شمایل روایت است که به بشر قدرت می‌دهد. هر انسانی، هر قومی، هر ملیتی که وقت بیشتری صرف روایت کرده و آن را جدی گرفته و بدان آموخته شده است، بارش را بسته است و از گزند حوادث رسته است و بقا یافته است و بر دیگر ابنا چیرگی یافته است. دانشمندان با دریافت شکل و شمایل روایت دانش خود و ساز و کار و نحوه این روایت، درک خود را از موضوع علم خود بالا می‌برند و بدان کیفیت و کارایی می‌بخشند. امروزه اقتصاددانان برجسته، مهندسان و فن‌سالاران بزرگ، راویان زبردستی هستند که خوب می‌دانند چگونه روایی عمل کنند، آنان می‌دانند که در پی تغییرند و روایت نمایش تغییر است، نمود سیر و حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر است؛ تغییری که علتی مشخص باید داشته باشد و دلیلی در پس آن موجود باشد. شما هر چه بر ساز و کار روایت تأمل کنید، به جذبه و کشش و تأثیر آن بیشتر علاقه‌مند می‌شوید. مایل می‌شوید که رموز این تأثیرگذاری را و کیفیت انتقال را دریابید. بر این اساس شکل و شمایل روایت مهم است و همچون شیوه غذا خوردن یا لباس پوشیدن گونه‌ای ملاک تمدن و پیشرفت به شمار می‌رود.

امروزه روایت‌ها شیوه و شمایل متنوعی یافته‌اند، آنچنان که علوم به گستره‌های متنوع‌تری پا گذاشته‌اند و داعیه‌دار تغییرات گسترده‌تری هستند. رمان تنها یک شکل از اشکال بی‌نهایت روایت است. اما نسبت به اشکال دیگر بسیار تأثیرگذارتر و پیشرفته‌تر است. رمان جلودار اشکال روایت است. رمان هم مثل دیگر شکل‌های روایت، شیوه و شگرد می‌طلبد و مزیت و جلوداری آن بخاطر تجسس و موفقیتش در

پیدا کردن شگردهای روایی است. از این رو رمان آینه تیزهوشی و امید و شغف و نشاط یک ملت است برای پیمودن راه‌های موفقیت و آزان خود کردن شگردهای روایی که گونه‌ای از قدرت هستند. در پیدا کردن این شگردها دست همه انسان‌ها باز است، این شگردها از دل تاریخ و فرهنگ و سرگذشت و تجربه‌های زیستی بیرون می‌آیند. شگردهای روایی متعلق به انسان‌هایی در جغرافیایی خاص نیستند. جست‌وجوی بشر غربی و فضولی و تجسس‌اش در فرهنگ و تاریخ و تجربه‌های زیستی خودش او را به کشف شگردهای روایتی مخصوص به خودش رهنمون ساخته است.

روایت دلخواه پسری شبیه سمیر چیزی نیست جز تجسس و فضولی در شگردهای روایتی که متعلق به شرقند، شگردهایی که از دل آداب و فرهنگ و تاریخ و دین و باورهای ما می‌تواند ظهور و بروز پیدا کند. شگردهای روایی بیشتر کشف می‌شوند. کسی نمی‌تواند ادعا کند یک شگرد روایی را ابداع کرده است. چرا که زندگی روایتی است که مقدم بر نمود خود آن روایت است. شما اول زندگی می‌کنید. بشر اول زیسته است و تجربه کرده است و آنگاه به تجسس در امر زیسته شده پرداخته است. رمان تجسس در امر زیسته شده است، از ابتدای تاریخ تا الان. بنابراین هیچ وقت دست یک رمان‌نویس از شگردهای روایی تازه و بدیع خالی نمی‌شود. به شرط این که اهل تجسس در امر زیسته باشد نه اهل تقلید و ادا و اطوار.

خیلی ساده بگوییم روایت دلخواه پسری شبیه سمیر تجسس در امکان‌های روایی یک جغرافیای خاص با فرهنگ و تمدن و دین و تارخ مخصوص به خود آن است. مکانی با عنوان وادی السلام نیز در این جغرافیای خاص است و داخل امر زیسته شده قابل تجسس است. آنچنان که پیکره اصلی رمان روایت دلخواه از دل روایت‌های مختلفی گرفته شده است که به نقل از امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> وادی السلام را جایی معرفی می‌کنند که ارواح مؤمنان از هر جای کره ارضی به آنجا می‌آیند و حلقه می‌زنند و مجالس می‌گیرند و به گفت‌وگویی نشینند و از هر دری سخن می‌گویند. این گونه‌ای تجسس در داشته‌های خودمان است برای رسیدن به شمایل بدیعی از روایت، برای کشف شکل و به قول شما فرمی درخور انتقال آن سیر و حرکت و تغییر. بنابراین رسیدن به شکل روایت یا کشف آن یا انتخاب آن بیشتر به تجسس در امر زیسته مربوط است تا یک تجربه عینی.

وقتی ماجرای سمیر و افتادنش در آن گودال و تماشای آسمان را می‌خواندم یاد ماجرای پسر قصه «موهای تو خانه

ماهی‌هاست» از شما افتادم که در حالی که نان‌ها را به پست بسته بود در آخر قصه داخل گودال می‌افتد و اتفاقاتی را تجربه می‌کند. این دو صحنه ارتباطی با هم داشتند یا این که اتفاقی شباهت دارند؟

در گودال افتادن، یک اعتبار روایی است برای ما. از آنجا که ما آموخته این روایتیم و شخصیت‌های روایت‌هایمان نیز آموخته این روایتند. من تعمدی نداشتم. این پسر شبیه سمیر بود که گودال را آنجا انتخاب کرد. روایت امام حسین<sup>(ع)</sup> یک اعتبار روایی فوق‌العاده‌ای است که ما را به روایت در گودال افتادن و آنگاه به اوج رسیدن و یگانه دوران‌ها شدن و در اوج ایستادن آموخته کرده است. شخصیت اصلی رمان روایت دلخواه به شدت آموخته روایت امام حسین<sup>(ع)</sup> است. همه نقل‌ها و سرنوشتش از روایت امام حسین<sup>(ع)</sup> اعتبار می‌گیرد. پس خودش گودال را انتخاب کرد، آنچنان که مدتی هم در گودال زیست و از گودال رفعت گرفت. حسیض مقدمه اوج است. این ذلت نیست. این استقبال تنگناست. گودال تنگناست و تنگناها دروازه‌های داخل شدن به بهشتند. آنجا در رمان موهای تو خانه ماهی‌هاست، شخصیت اصلی نیز آموخته روایت عاشوراست و اینجا نیز در روایت دلخواه باز نوجوانی است شیفته و شیدا که اعتبار عمل و حیات و روایتش را از واقعه عاشورا گرفته است. این دو راوی را اگر بخواهیم مقایسه کنیم در گودال افتادن نشان شاید در برابر بسیاری از تشابهاتی که دارند، هیچ است. این هر دو شخصیت، جست‌وجوگرند، کنجکاوند و شیفته و پا در سرزمین‌های ناشناخته می‌گذارند، سرزمین‌های پر از تنگنا، سرزمین مجاهده سرزمین تنگناهاست، مرد میدان می‌خواهد، تو باید هم ایمان داشته باشی هم شیدا و شیفته باشی و هم جست‌وجوگر. در واقع این پسر شبیه سمیر همان جست‌وجوگر امر زیسته است و در بهترین نقطه جغرافیایی دارد دنبال سؤال‌اتش می‌گردد. آنچنان که شخصیت موهای تو خانه ماهی‌هاست نیز قدم در راه می‌گذارد و در سرآغاز یک پل جواب سؤالش را پیدا می‌کند.

مطالعات شما در زمینه قیام ۱۵ خرداد در خلق رمان اخیر چقدر تأثیر داشته، چون رمانی که بالا به آن اشاره شد هم موضوع مشابهی دارد.

خود پانزده خرداد برای یک جست‌وجوگر در امر زیسته، یک اعتبار روایی است. به این معنا که طغیان و تلاطم را نشان می‌دهد. جرأت و دلیری و جسارت و شهامت و شجاعت به روایت اعتبار می‌بخشد. مردمی عملی را از خود بروز می‌دهند که در جهان روایت معتبر است. مردم سید شجاعی را دوست دارند. چون شجاعت را در عمل و گفتارش دیده‌اند. طغیان را در برابر زور و استبداد از او دیده‌اند و حالا خودشان برای نجات این سید طغیان می‌کنند. این روایت اعتبار بالایی دارد. کم پیش می‌آید در تاریخ که مردمی در حمایت یک طغیان‌کننده، طغیان کنند. قهرمان‌ها در تاریخ اکثراً تنها هستند و داستان‌شان تراژیک از آب در می‌آید. پانزده خرداد یک روایت باشکوه تاریخی است که مردم با پوشیدن کفن، طغیان‌کننده را تنها گذاشتند. خون دادند و حمایتش کردند. اصلی‌ترین دلیل توجه حضرت امام<sup>(ره)</sup> به این مقطع از تاریخ انقلاب اسلامی هم از این جهت بود. مردم قهرمان‌شان را تنها نگذاشتند. بین عافیت و آرامش و کناره‌جستن و ادامه بقا و بی‌توجهی، درتنگ را انتخاب کردند، حمایت از طغیان‌کننده را برگزیدند حتی به قیمت دادن جان که جان هم دادند.

بنابراین من به عنوان رمان‌نویسی که تأمل و تجسس در شکل و شمایل روایت و هم تراز آن جان و جهان روایت حرفه اوست، این فرازهای باشکوه امر زیسته را جدی می‌گیرم، جدی نگاه می‌کنم و درمورد آن می‌اندیشم. نه تنها این فراز، حتی مشروطه، حتی انقلاب اسلامی، حتی جنگ تحمیلی، حتی جنگ‌های ایران و روس، حتی یورش مغول و... باید به



طغیان امام فقط بر علیه استبداد پهلوی نبود. به طور کل امام استبداد و استکبار را هدف قرار داده بود. نشان دادن ادوار تاریخی عراق و به خصوص اوضاع سیاسی معاصر آن برای نمایان کردن اصول و مبنای تفکر امام<sup>(ره)</sup> فرصت مغتنمی بود در روایت دلخواه که فضایی تاریخی و جغرافیایی داستان آن را طلب کرد و به کار بست

جوان است، اما چنان ایستاده است که امام آن را قابل تکیه زدن دیده است و بدان تکیه زده است. این عکس از دوران کودکی برای من يك روایت بود. يك روایت معتبر که همیشه نگاهش می‌کردم و در ذهنم برایش داستان می‌ساختم. با این‌که روایت دلخواه را نوشته‌ام هنوز هم فکر می‌کنم این مرد تکیه داده به درخت سیب، خیلی فراتر است از يك روایت دلخواه. من در این رمان فقط سیزده سالش را خواستم روایت کنم. و دلم می‌خواهد بقیه اش را هم روایت کنم. چون هنوز هم امام نه فقط در آن قاب عکس که در ذهن من با آن لبخندی که به چشم هر کسی نمی‌آید، زنده و حی و حاضر به درخت سیب تکیه زده است.

جای خالی آثار مستند مرتبط با امام خمینی (ره) دست نویسنده را در نوشتن تنگ می‌کند یا این‌که این دوازده تپاط چندانی با هم ندارند؟

آثار مستند در هر شکلی همان زمینه تجسس امر زیسته را فراهم می‌کند. رمان نویس بدون درك امر واقع، بدون تجسس در اسناد، بدون تجسس در تاریخ و اکنون، هیچ‌طریقی از تخیلش نخواهد بست. تخیل را باید سیراب کرد. چه از طریق زیستن و چه از طریق تجسس در امر زیسته. آنان که انقلاب کردند و جنگیدند، زیستن پر دامنه و رنگارنگی دارند. حالا وقت تجسس و تأمل در دستاوردهای زیستن پر دامنه است. غفلت در این امر، تخیل را سطحی و مبتذل می‌کند. همچنان که نگرش آیندگان را هم به انقلاب اسلامی سطحی می‌کند. رمان گونه‌ای دعوت به این تأمل و تجسس است.

میلان کوندر می‌گوید رمانی که جز ناشناخته‌ای از جهان را کشف نکند به رسلانش عمل نکرده و آن را غیر اخلاقی می‌خواند. شما چنین تقسیم‌بندی و نگاهی را می‌پذیرید و اساس این جزء ناشناخته يك چیز عجیب است یا این‌که يك فکر ولو کوچک هم همان جزء ناشناخته است؟

من فراتر می‌روم و می‌گویم رمان نشان دادن همه آن چیزی است که به آن معرفت پیدا کرده‌ایم و باید معرفت پیدا کنیم. ما همیشه امر شناخته شده را فراموش می‌کنیم و شاید ناشناخته‌ها همان تجربه شده‌های فراموش شده‌اند. رمان نشان دادن فراموش شده‌هاست. نجات تخیل آدمی از غفلت است. آدمی در غفلت و خسران مدام است و منشأ گرفتاری اش همین غفلت از تجربه‌هایی است که بدست آورده است. رمان ورق زندگی را رو می‌چیند. اوراق گردگرفته زندگی و حقایق بدست آمده بشری را می‌تکاند و جلا می‌دهد تا دوباره بازخوانی شود. رمان نوشتن، خدمت به زندگی است؛ تذکر چگونه زیستن است.

آیا قصه و رمان به پایان خود رسیده‌اند؟ بسیاری بر این باورند قصه و رمان و داستان قالب هنری قرن بیست و يك نیستند و کارکردی ندارند. نظر شما در این باره چیست؟

رمان شکلی از زبان است و زبان همان روایت است. نوشتن رمان هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد، مگر این‌که بشر چنان به کسالت زندگی و بی‌حوصلگی گرفتار شود که دست از کشف شمایل تازه برای روایت بردارد و بخواد به عوالم حیوانی رجعت کند و این نشدنی است. چرا که زندگی هر کدام از ما يك شمایل منحصر به فرد از زبان است. زبانی که خاص خودمان است و رمان نمایش دهنده این زبان است.

در شرایطی که جهان به بن‌بست نزدیک شده به کمک این قالب می‌توان افق تازه‌ای پیش روی جهان باز کرد؟

جهان به بن‌بست نزدیک نشده. جهان به بلوغ نزدیک شده است. من بن‌بستی نمی‌بینم. عمر اطوار و اعمال آدمی و سابقه تاریخی موجودیت او در برابر عظمت جهان پشیزی هم نیست. ما تازه در ابتدای جهانیم.



روایت دلخواه  
پسری شبیه سمیر  
چیزی نیست جز  
تجسس و فضولی  
در شگردهای روایتی  
که متعلق به شرقند،  
شگردهایی که از  
دل آداب و فرهنگ  
و تاریخ و دین و  
باورهای ما می‌تواند  
ظهور و بروز پیدا کند

خلق زبان شخصیت‌هاست. زبان که خلق شد، یعنی آدم خلق شده. و آدم که خلق شود، روایت پیش می‌رود و آن موقع است که شما بعد از خلق زبان دیگر به عنوان نویسنده تنها يك نظاره‌گرید؛ نظاره‌گر جهانی که آن زبان بوجود می‌آورد و شما فقط ثبتش می‌کنید.

چرا سراغ قصه مادر ایرانی نرفتید. یعنی ما روایت مادر عراقی را می‌خوانیم ولی خبری از حال مادر اصلی نداریم. آیا این را بر عهده مخاطب گذاشتید که با مشاهده حال يك مادر خود به حال مادر ایرانی پی ببرد یا ضرورتی برای طرح قصه خانواده ایرانی رزمنده ندیدید؟

فرازهایی از حیات مادر ایرانی در روایت دلخواه وجود دارد. آن فرازها در کنار ترسیم مادر عراقی، مولد زیستن مادر ایرانی و بلکه همه مادرانی است که فرزندی به جنگ رفته دارند.

یادم هست در یکی از کارگاه‌های آموزش داستان شما با نشان دادن يك تکه سفال شکسته گفتید که داستان نویسی يك تکه سفال شکسته می‌بیند و آن را در ذهنش بازسازی می‌کند و قصه‌اش را می‌سازد. برای ساخت قصه «روایت دلخواه پسری شبیه سمیر» از کجا قصه شروع شد و چطور به آن رسیدید؟  
قطعه سفال شکسته من در روایت دلخواه، یا به عبارتی دکمه کتی که برایش کت دوخته‌ام، عکس امام (ره) است در قاب عکسی به قدمت خود عکس که الان چهل و دو سال است بر طاقچه خانه پدری من تکیه داده است. امام در این عکس در حیاط خانه نوفل لوشاتو با يك عبای قهوه‌ای زیر يك درخت سیب چهارزانو نشسته است و به تنه درخت تکیه داده است. درختی که چندان هم تناور نیست و مثل خود انقلاب اسلامی

عنوان يك امر زیسته شده این ملت، این جغرافیا و سرشت و سرنوشت این مردم، جست‌وجو شود و در شکل و شمایل روایی شایسته خودش قرار بگیرد. من فکر می‌کنم هنوز بسیاری از فرازهای زیسته ما شکل و شمایل روایی خود را پیدا نکرده‌اند. کار رمان نویس همین است کشف شمایل روایت برای امر زیسته.

روایت آن مسلمان بورسای یا برخی دیگر در تاریخ وجود دارد یا از ذهن شما ریشه گرفته و محصول خلاقیت ذهنی است؟  
بورسا وجود دارد. اسناد بسیاری اشاره به چند صبحی دارد که حضرت امام (ره) در بورسا تبعید بودند و سپس فرزندشان آقا سید مصطفی به ایشان پیوستند. فراز اندکی است در شواهد تاریخی اما از جهت نقل برخی رفتار و کردار امام (ره) در بورسا قابل اعتناست. باید شخصیتی در حد مسلمان بورسای که پدری داشته باشد که در سپاه عثمانی خدمت کرده است، پیدا می‌شد تا این فراز را نقل کند. خود این مسلمان بورسای در جهان روایت دلخواه عهده دار این نقل شد. در تاریخ نیست این بورسای عزیز ولی در روایت دلخواه هست.

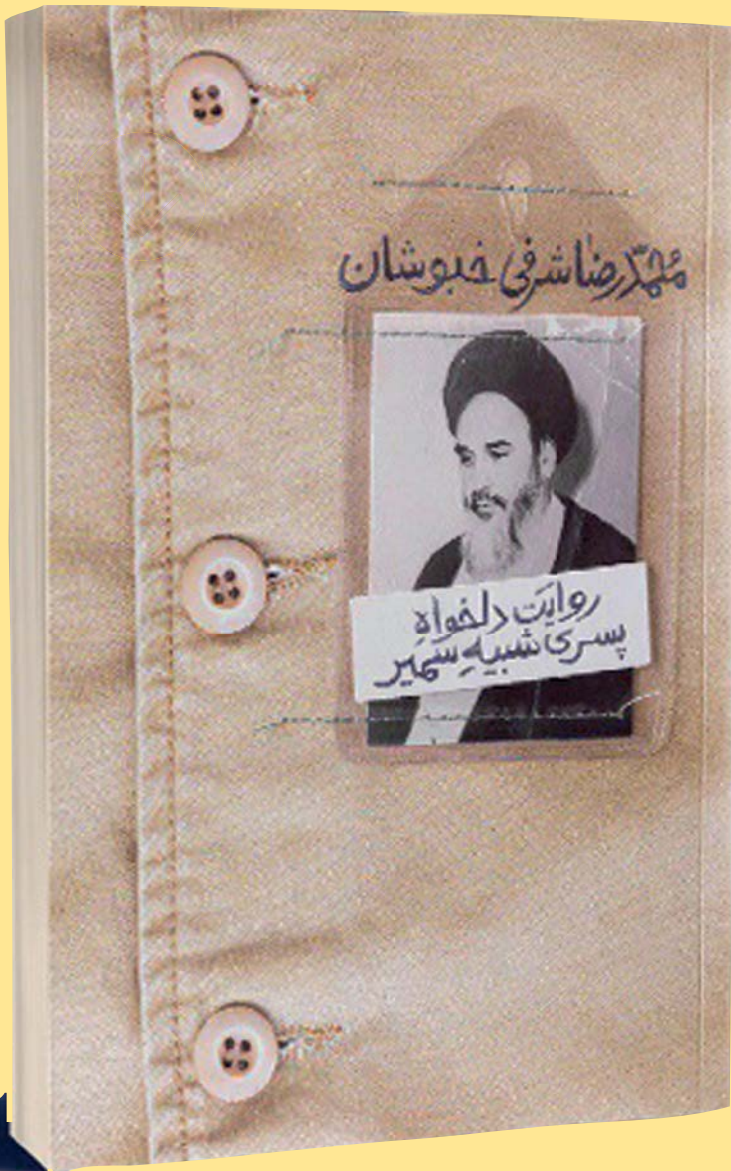
يك سؤال و شاید نقد من به کتاب شما این باشد که ضرورت وجود بخش‌هایی که از زبان افراد عراقی در کتاب نقل می‌شد چه بود؟ یعنی اگر ما برای مثال ظهور و افول و دست به دست شدن قدرت در عراق را نمی‌خواندیم چه طمعه‌ای به فهم ما از روایت افراد از امام خمینی (ره) داشت؟

به شدت جهان روایت دلخواه، وابسته به جغرافیاست. بین‌النهرین جای به‌خصوص و شگفتی است. خودش از بدو تاریخ روایت ساز بوده است. ضمن این‌که حالا جغرافیای زیستن امام (ره) هم هست. نمایش عراق گذشته و تاریخی و عراق در زمانی که امام دوره تبعیدش را در نجف گذرانده، فرصتی است برای نمایاندن آرمان‌ها و افکار و درونیات کسی که سیزده سال در آن جغرافیا به سر برده است. شما در زمینه دریافت ابعاد زندگی و افکار امام (ره) با امر متفاوت و حتی ضد آن منش و افکار روبه‌رو می‌شوید. طغیان امام فقط بر علیه استبداد پهلوی نبود. به طور کل امام استبداد و استکبار را هدف قرار داده بود. نشان دادن ادوار تاریخی عراق و به‌خصوص اوضاع سیاسی معاصر آن برای نمایان کردن اصول و مبنای تفکر امام (ره) فرصت مغتنمی بود در روایت دلخواه که فضای تاریخی و جغرافیایی داستان آن را طلب کرد و به کار بست.

زبان مساله محمد رضا شرفی خبوشان است. این را در مرور کتاب‌های شما می‌توان دید. برای رسیدن به زبان در هر کتاب چقدر وقت صرف می‌کنید.

ابتدا باید زبان شخصیت‌ها یا راوی را دریافت. شما بدون دریافت و درك زبان اشخاص چیزی برای روایت کردن به دست نخواهید آورد. چه بسیار رمان‌هایی که زبان‌شان زبان نویسنده است، اشخاص اصلاً زبانی ندارند. زبان یعنی خود شخصیت. داستان بدون زبان شکل نمی‌گیرد. زبان همان روایت است که مقدم بر طرح و نقشه است. بنابراین لازم است برای عیان کردن هر شخصیتی و بازگفتن هر قصه‌ای زبان آن شخصیت را خلق کرد. با خلق زبان، شخصیت هم خلق می‌شود. زبان چیزی نیست که از بیرون بردارید و عیناً توی داستان پیاده کنید. این مثل همان کاری است که برخی می‌کنند؛ یعنی با تقلید لحن و پس و پیش کردن فته و کسره و گذاشتن ضمه و شکستن کلمه یا آوردن برخی اصطلاحات فکر می‌کنند برای شخصیت یا راوی زبان پیدا کرده‌اند. زبان لحن نیست. زبان برخورد شخصیت با کلمه نیست، بلکه هست و نیست شخصیت است. نوع اندیشیدن و نگاه او به پیرامون است. نحوه دریافت او از واقعیات است. درصد درك و فهم و تیزهوشی اوست. نحوه ارتباط او با دنیا است. دانش و خلق و خو و فرهنگ اوست. شما باید همه اینها را در زبان نشان بدهید.

عرق‌ریزان روح هر نویسنده‌ای در همین مرحله پیدا کردن و





چند اثر داستانی که در آنها تصویر امام خمینی<sup>(ره)</sup> پررنگ است را مرور کرده‌ایم

# قصه مرد بت شکن

## روایت دلخواه پسری شبیه سمیر

قصه از آنجایی شروع می‌شود که پسری شبیه سمیر عکس امام خمینی(ره) را روی لباسش به جای سنجاق کردن می‌دوزد. او که شیفته و دلباخته امام است در جبهه‌ها حضور پیدا کرده ولی در یکی از عملیات‌ها وقتی مجروح می‌شود و چشم باز می‌کند خود را در خانه‌ای در عراق می‌بیند. ماجراهای کتاب زیاده است، ولی او پس از مرگش در وادی‌السلام نجف پای روایت‌های افرادی مختلف می‌نشیند تا از کسی که دوست دارد بشنود. محمدرضا شرفی خوشان در این رمان افراد مختلف را گرد هم آورده تا با زلی را شکل دهد که خروجی آن روایتی است دلخواه پسری شبیه سمیر که به جای سنجاق کردن عکس امام روی جیب پیراهن خاکی‌اش آن را دوخته است. این کتاب روایتی از مواجهه پسری شبیه سمیر با افراد گوناگون است که هرکدام ساعاتی یا مدت طولانی امام را دیده بودند و حالا وادی‌السلام و انتظار افراد در برزخ پس از مرگ موقعیت خوبی است تا روایت آنها به گوش سمیر برسد و خواننده نیز آن روایت‌ها را بخواند.



یونس فردوس

روزنامه‌نگار

## ارمیا

این رمان اولین اثر رضا امیرخانی است. روایت يك رزمنده را در این کتاب می‌خوانیم که اختلاف میان فضای شهر و جبهه را نتوانسته هضم کند و به همین خاطر رفتارهایش گاهی عجیب می‌شود. او حتی ترجیح می‌دهد شهر را ترک کند و به دل جنگل برزد. این رمان با وجود این‌که اولین قصه امیرخانی است، ولی یکی از کتاب‌های متفاوت در حوزه جنگ است. در این کتاب تصویری که امیرخانی با روایتش از مراسم تشییع پیکر امام خمینی(ره) بازسازی می‌کند در هیچ اثر داستانی دیگری دیده نمی‌شود. ازدحام جمعیت و خیل شیفتگان رهبر آزادگان جهان همه درکنار هم تصویری به یاد ماندنی را رقم زده که کارکرد آن از بسیاری از مستندهای تصویری بالاتر است و خواننده‌ای که آن روزها را ندیده با این بخش از روایت به طور کامل در ماجرای داستان قرار می‌گیرد.



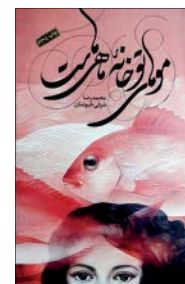
## ارتداد

تصویری که در این رمان از امام خمینی(ره) توسط وحید یامین‌پور به خواننده نشان داده شده تصویری شوکه‌کننده است. نسبتاً اغلب آنهایی که خوانده‌اند باورشان نمی‌شود و تصور می‌کنند راوی قصه خواب می‌بیند و به زودی از خواب بیدار می‌شود تا این کابوس به پایان برسد، ولی وقتی تا انتهای کتاب می‌رود متوجه می‌شود خبری از کابوس نیست و همه چیز در بیداری اتفاق افتاده است. هرچند وقتی کتاب را می‌بندد با خودش می‌گوید آخیش! خوب شد داشتم قصه می‌خواندم. امام خمینی(ره) در رمان یامین‌پور شب پیش از پیروزی انقلاب به دست عوامل پهلوی کشته می‌شود و انقلاب هیچ‌وقت پیروز نمی‌شود. این تصویر هرچند نسبتی با واقعیت ندارد، اما تلنگرهای اساسی به مخاطب می‌زند و موجب می‌شود تصویر امام در ذهن خواننده تثبیت شود.



## موهای تو خانه ماهی‌هاست

بسیاری قیام پانزده خرداد را سرآغاز سقوط حکومت پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی دانسته‌اند. محمدرضا شرفی خوشان در این رمان که مخاطب اصلی آن نوجوان‌ها هستند، قصه روز پانزده خرداد در ورامین و کشتار مردم کفن‌پوش این شهر را برای خواننده‌اش بازگو کرده است. راوی پسری نوجوان است که اتفاقات از زاویه دید او بازگو می‌شود و خواننده پا به پای او حرکت می‌کند. پیوند میان قیام پانزده خرداد و عاشورای سال شصت و يك هجری در این داستان با حضور يك شخصیت دیگر اتفاق می‌افتد. خوشان در این رمان تصویری از امام که مردم را به طغیان واداشته نشان می‌دهد تا در برابر فساد پهلوی ایستادگی کنند و برای ارزش‌های اسلامی کوتاه نیایند.



## سال‌های ابری

شاید باورکردنی نباشد ولی علی‌اشرف درویشیان در این رمان دوجلدی و بیش از هزار صفحه‌ای در بخشی از کتابش آنجا که راوی داستان با تصویری تازه روبه‌رو می‌شود درباره او سوال می‌کند و می‌گویند او رهبر و پیشوای مردم در پانزده خرداد است. درویشیان با وجود داشتن گرایش‌های چپ اما تصویری از امام خمینی(ره) ارائه می‌دهد که در نوع خود جالب است. او از زبان راوی امام را با صورتی نورانی و پیشانی بلند توصیف می‌کند و حتی به نقل از شخصیت‌های دیگر کراماتی برای امام بیان می‌کند که در نوع خود جالب است. همچنین از دعوی لفظی بین امام و شاه نیز سخن می‌گوید که در سند داشتن آن تردید وجود دارد، ولی نشان می‌دهد که عموم جامعه تا چه اندازه نسبت به شخصیت امام گرایش داشتند و به اطلاعات جزئی درباره او اشراف داشتند.



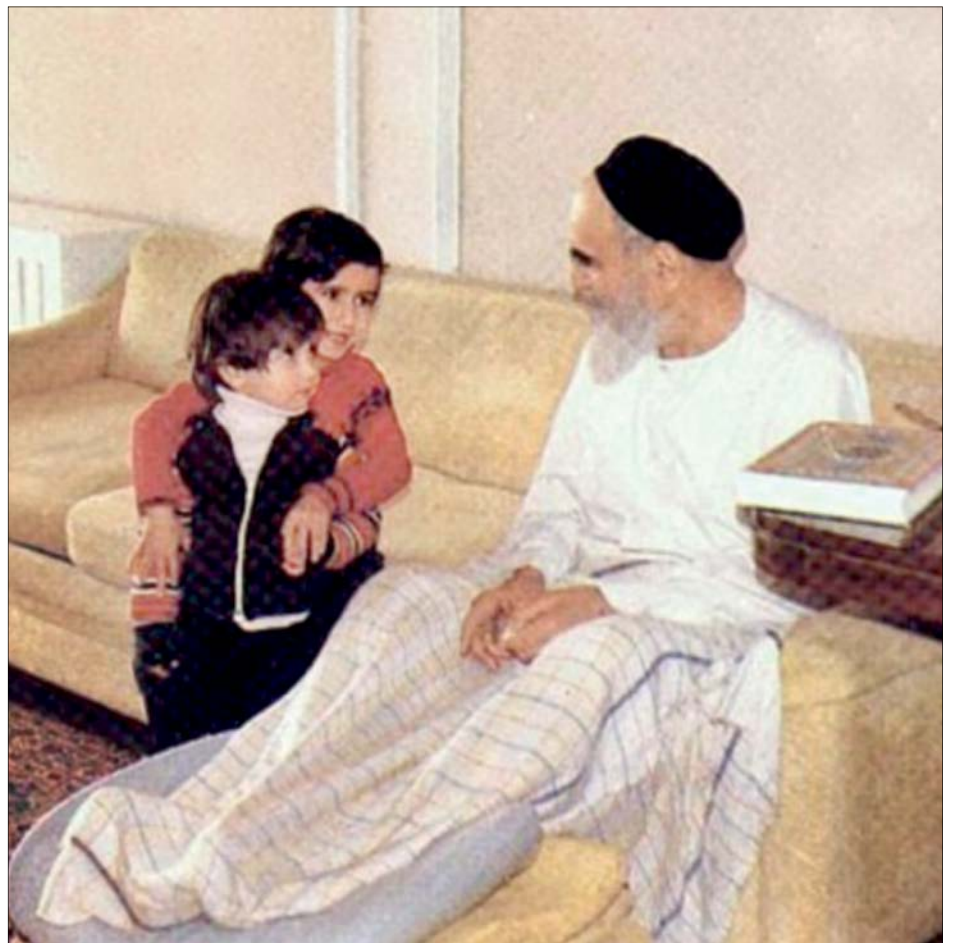
## پدر پسر روح...

ابراهیم حسن‌بیگی با استفاده از سبک نامه‌نگاری تلاش کرده از خلال روایت تاریخ به شخصیت امام خمینی(ره) بپردازد. این کتاب نامه‌های مادر به پسرش است که در آن به فعالیت‌های پدر پسر در مسیر پیروزی انقلاب اشاره می‌کند. تصویر امام خمینی(ره) در این اثر هرچند نه کامل ولی در روایت داستانی دیده می‌شود و تصویری از سیره شخصی امام را در رمان حسین بیگی می‌توان به نظاره نشست.



ماجرای کتاب‌هایی که درباره يك قهرمان است

# داداش سعید و یاد امام



نجمه نیلی‌پور

روزنامه‌نگار

۷ سال‌های بمباران و حکومت نظامی و وضعیت قرمز و سفید را به خوبی به یاد دارم. بعد از شهادت داداش سعید، بی‌بی گل خاتون خیلی بیقراری می‌کرد برای همین همه وسایلش را در يك صندوقچه گذاشتند و بردند در آخرین و تاریک‌ترین منطقه زیرزمین پنهان کردند که بی‌بی حتی وقتی می‌خواهد به سرکه‌هایش سر بزند هم چشمش به صندوق یادگاری‌های داداش سعید نیفتد. هر چند بیقراری بی‌بی گل خاتون هیچ‌وقت از بین نرفت، اما بردن وسایل داداش سعید هم بی‌تأثیر نبود. سعید مادر عملیات کربلای پنج، سال ۶۵ مجروح شد و سال ۸۰ بر اثر مجروحیت به شهادت رسید. درست از همان وقت دلم برای داداش تنگ شد و سر زدن به آن صندوق شد یکی از آرزوهایم. درست ده سال بعد آقا جان خدا بیامرز هم رفت. بعد از مرگ آقا جان تا همین امسال، بی‌بی اصرار داشت تا برویم و وسایلی که در زیرزمین خانه است را بیاوریم بالا و تکلیف ارث و میراثش را مشخص کنیم. ولی هیچ‌کدام از بچه‌ها زیر بار نمی‌رفتند. اما من که هنوز در حسرت یادگاری‌های داداش سعید بودم بالاخره پیشقدم شدم. چهارده خرداد سالگرد شهادت داداش سعید بود و همه قرار بود خانه بی‌بی جمع شوند. فرصت را غنیمت شمردم و از صبح به خانه بی‌بی رفتم. اول از همه سراغ صندوقچه تمام روکش مخمل یادگاری‌ها رفتم. در صندوق را که باز کردم انگار ماشین زمان باشد، من را درست پرت کرد به

سال ۶۸. همان سالی که همه مردم ایران عزادار شدند. آنچنان عزادار که خیلی‌هاشان در مرگ عزیزانشان این‌گونه داغ بر دلشان ننشست. یادم افتاد به لحظه‌ای که سرم را گذاشته بودم روی پاهای بی‌بی و اشک‌هایم از گوشه چشم بواشکی و بیقرار روی پاهای بی‌بی جا خوش می‌کردند. صفحه تلویزیون داشت مراسم تشییع امام خمینی را نشان می‌داد و همه ما گریه می‌کردیم. داداش سعید که بعد از مجروحیت خانه‌نشین شده بود بیشتر از همه بیقرار بود. من آن موقع شش سال داشتم و از همان وقت فهمیدم که عزیز بودن تنها به همخون بودن نیست.

سرپا شدن داداش سعید که بعید بود... از آن سال به بعد، بعیدتر هم شد. هر وقت کنارش می‌نشستم برابرم از خاطرات امام می‌گفت؛ از کتاب‌هایی که می‌خواند، از وقت‌هایی که بواشکی در زیرزمین مسجد اعلامیه‌های امام را در بسته‌های چایی و کیسه‌های برنج جاساز می‌کردند. می‌گفت: «امام خیلی مهربان بود. او يك ابرمرد بود. او با وجود داشتن قدرت و نفوذ زیاد، هرگز ذره‌ای از اون رو برای خود یا خانواده و بارانش استفاده نکرد. او مثل پایین‌ترین طبقات مردم زندگی کرد و ابداً سهم بیشتری برای خود و اطرافیانش قائل نبود.» (خورشید در کوچ، مریم جمشیدی و نشر کانون) داداش سعید همین‌طور که از امام می‌گفت گریه می‌کرد. آن زمان بهترین جا و تقریباً تنهاترین جایی که ما می‌توانستیم با خیال راحت برویم و کتاب بگیریم و بخوانیم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود. داداش سعید پول می‌داد و می‌گفت: «برو هر چی کتاب در مورد امام هست از هر انتشاراتی بخر و ببار.

**داداش سعید عاشق امام بود و تا زنده بود هرکاری از دستش برمی‌آمد برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره امام کرد. آنقدر عاشق بود که روز شهادتش با سالگرد رحلت امام یکی شد**



بعدش بخون و برو مدرسه برای بچه‌ها از امام بگو.» عشق داداش سعید به امام همه ما را درگیر کرده بود. همان سال‌ها یادم می‌آید چند کتاب خریدم و بردم به سعیدمان نشان دادم. او باز هم پول داد و گفت بروم از هر کدام دو جلد دیگر بخرم و به کتابخانه مدرسه‌مان اهدا کنم. حالا که در صندوق را باز کرده‌ام، با دیدن همان کتاب‌ها به سال ۶۸ پرتاب شدم. «آب و مهتاب» مجموعه شعری بود از چند شاعر برجسته مثل جعفر ابراهیمی، اسدا... شعبانی، شکوه قاسم نیا و بیوک ملکی که زبان ساده و روان اشعاری در مورد امام خمینی و موضوعات دیگر داشت. «خاطرات مه گرفته» هم پانزده شعر از افشین علا بود که در وصف امام خمینی و انقلاب به چاپ رسیده بود.

کتاب «گل‌های باغ» خاطره هم مجموعه‌ای از خاطراتی بود از نزدیکان و دوستان امام خمینی، از مراحل مختلف زندگی ایشان که توسط گروهی از نویسندگان جمع‌آوری شده و به چاپ رسیده بود.

همین‌طور که داشتم کتاب‌ها را نگاه می‌کردم، رسیدم به کتاب خانم سوسن طاق‌دیس. یادم آمد آن روز که این کتاب را خریدم داداش سعید خیلی خوشش آمده بود. می‌گفت: «کتاب خوب و جالبی است. زبان کتاب خیلی ساده و روان است. از این کتاب چند تای دیگر بخر و برای تولد دوستات بهشون هدیه بده.» و همان موقع گفت: «بشین، بشین ببینم، بشین بخون برام، می‌خوام ببینم چقدر سواد خوندن و نوشتن داری؟» و من زدم زیرخنده و گفتم: «شما که می‌دونی چقدر سواد دارم. می‌دونی که اگه شاهنامه هم بذاری جلوم مثل بلبل برات می‌خونم.» و شروع کردم به خواندن: «خیلی وقت پیش، قبل از پیروزی انقلاب بود. امام همراه با عده‌ای از دوستانش به مشهد رفته بودند. در آنجا خانه کوچکی گرفته بودند. خانه‌ای با يك ایوان با صفا، از توی ایوان، حیاط کوچک خانه، باغچه‌های پر از درخت و گل آن پیدا بود.

بعد از ظهرها وقتی که هوا کمی بهتر می‌شد، نسیم خنکی عصر می‌وزید. آن وقت، نشستن در آن ایوان و نوشیدن چای خستگی را از تن بیرون می‌کرد. دل را پر از صفا می‌کرد.

امام خمینی و همراهانشان، بعد از ظهرها کمی استراحت می‌کردند. بعد هم با هم به سوی حرم مطهر می‌رفتند. همه برای زیارت می‌رفتند. می‌رفتند به دیدار امام غریب.

می‌رفتند تادر کنار حرم مطهرش درد و دل کنند و قلب‌هایشان را از درد و غم سبک کنند. به او بگویند که شاهان چقدر ظالمانند. در میان آنها تنها امام بود که زودتر از هر کس از حرم دل می‌کند و به خانه می‌آمد. خانه را آب و جارو می‌کرد و چای دم می‌کرد و منتظر می‌ماند تا دوستانش از حرم بیایند. وقتی دوستانش می‌آمدند، می‌گفتند: راضی به زحمت نبودیم، راضی نبودیم زیارت خود را کوتاه کنید تا به این کارها برسید. امام پاسخ می‌داد: «من که ثواب این کار را کمتر از آن زیارت و دعا نمی‌دانم.» (پنجره‌ای رو به آفتاب، سوسن طاق‌دیس، نشر کتاب‌های قاصدک)

یادم می‌آید داستان را که تمام کردم تا يك ساعت داداش سعید گریه می‌کرد و می‌گفت: «رحمه!... علیه» داداش سعید عاشق امام بود و تا زنده بود هر کاری از دستش برمی‌آمد برای زنده نگه داشتن یاد و خاطره امام کرد. آنقدر عاشق بود که روز شهادتش با سالگرد رحلت امام یکی شد. و حالا من مانده‌ام با این صندوقچه مخملی و کتاب‌هایی از سعیدمان به یادگار مانده است. دست می‌برم و کتاب «هدیه‌ای برای تو» از سوسن طاق‌دیس را بر می‌دارم و صفحه اولش را باز می‌کنم. خط داداش سعید است: «برای نرگس نازنینم، روز هایت را که گرفتی دیدم بهترین هدیه کتاب است. این کتاب را بخوان و به دیگران هم بده تا بدانند امام خمینی يك ابرمرد بود، يك قهرمان بود. قهرمان‌ها هرگز نمی‌میرند. دوستدار تو داداش سعید.»





این کتاب داستانی واقعی است از ایرانی‌هایی که به هر دلیل و انگیزه، به کشور خود خیانت کردند. آنچه در این کتاب خواهید خواند، نه داستان‌هایی پلیسی است به شیوه آگاتا کریستی و نه قصه‌هایی هیجانی به تقلید از جیمز باند! داستان‌های آنها، واقعی بودند یا تخیلی، متعلق به عصر و زمان و مکان خودشان. اما این کتاب ماجراهایی بسیار تلخ است از برخی افراد که خواسته یا ناخواسته، خود را قربانی بیگانگان کردند و در نهایت این‌که هیچ‌کدام از این ماجراها، تخیلی، داستان و ساخته و پرداخته ذهن یک داستان‌نویس نیستند. همه آنچه خواهید خواند، حوادثی است که چه بسا به ریختن خون‌های بی‌گناهان بسیاری منجر شده است تادشمنان از دست‌اندازی به کشور عزیزمان ایران، ناکام بمانند.

■ نویسنده: حمید داودآبادی  
■ انتشارات: شهید کاظمی  
■ ۲۸۴ صفحه / ۳۵۰۰۰ تومان



داستان از زبان نوجوانی شکل می‌گیرد که پدرش صاحب قهوه‌خانه‌ای است که قرار است مرشدی پیر که از دوستان پدرش است در آن پرده بخواند. پسر چنان محو پرده‌خوانی مرشدش می‌شود که حس می‌کند همراه با او به داخل پرده و صحرای کربلا وارد می‌شود و از نزدیک شاهد همه آنچه در آنجا رخ می‌دهد می‌شود.

■ نویسنده: غلامرضا آقاباری  
■ انتشارات: کتاب نیستان  
■ ۱۰۴ صفحه / ۲۳۰۰۰ تومان

این کتاب که برای مخاطب نوجوان نوشته شده، داستان دختری باهوش و جسور به نام زهراست که کارش نامه‌نوشتن است و دغدغه فکری پیرزنی به نام مش‌طلعت را وسیله‌ای قرار داده تا به هدفش برسد. جعفر از کسانی است که سال‌ها در جبهه بوده‌اند و اسباب سربندی روستا. او چند باری مجروح می‌شود و مش‌طلعت را دغدغه‌مندتر از پیش می‌کند. در این میان زهرا نیز با دقت و هوشمندی به خواسته‌اش می‌رسد...

■ نویسنده: فاطمه بختیاری  
■ انتشارات: کتاب جمکران  
■ ۱۹۰ صفحه / ۲۴۰۰۰ تومان

					<p><b>فccc</b> شرکت فنی و مهندسی کارت اعتبار فارس تولید کننده تجهیزات پسیو مخابراتی</p> <p>• شرکت دانش بنیان صنعتی • تولید کننده کابین‌های RF در باند ۳۷۰۰ با VSWR حداکثر ۱.۰۶ • تولید کننده جعبه موبایلی در ایران قابل استفاده در نسل ۴ و ۴.۵ • تولید کننده انواع کابل فیبر نوری، پیکتبل و پچ‌کورد • اخذ تاییدیه تولیدی بودن از سازمان تنظیم مقررات و ارتباطات رادیویی • دارای پروانه تحقیق و توسعه از وزارت صنعت معدن و تجارت • دارای پروانه بهره‌برداری از سازمان صنعت، معدن و تجارت استان فارس • دارای گواهی صلاحیت پیمانکاری (ساجات) • ثبت استاندارد کارخانه‌ای بست‌های مخابراتی در اداره کل استاندارد فارس</p> <p>09108986961 021-88600818 09128436521 021-88613574 09912015909 071-37742627 www.fccc.ir</p>	<p>سند و کارت موتورسیکلت تکرو، مدل ۸۶، رنگ مشکی، شماره تنه+۸۶۱۰۳۶۲ و شماره‌شاسی +۰۷۰۴۱۴۶ به نام میلادحیدری سیاه اسطخلی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.</p> <p>کلیه اسناد، سند برگ سبز، سند کمیانی خودرو پژو ۴۰۵، مدل ۸۴، رنگ مشکی، به شماره انتظامی ۳۷۱ و ۳۲-ایران ۷۸، شماره موتور 12484104607 و شماره شاسی 14241317 به نام فاطمه خوش‌روش گشتی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.</p>
--	--	--	--	--	--	--